



## هر کسی کار خودش بار خودش

سیاحت نامه ای شیرین و دلنشین، تاریخی، ادبی، اخلاقی و اجتماعی

محمدعلی کوشا



یکی از آثار خطی نفیس مرحوم آیت الله علامه شیخ عبدالحسین فاضل گروسی، کتاب کم نظیر «هر کسی کار خودش بار خودش» می باشد که چاپ نخست آن با استقبال فراوان اهل مطالعه روبرو شد و در اندک مدتی در آستانه چاپ دوم قرار گرفت. پیش از معرفی اجمالی این کتاب، لازم است نگاهی کوتاه به زندگانی مؤلف آن داشته باشیم.

شیخ عبدالحسین فاضل گروسی در سال ۱۲۵۹ شمسی چشم به جهان گشود. زادگاهش بیجار گروس، یکی از شهرهای باستانی کردستان، مرتفع ترین شهر از سطح دریا و معروف به «بام ایران» است. پدرش مرحوم شیخ علی صابونی کرمانشاهی الاصل از علمای عادل آن دیار، موصوف به تقوا و فضیلت و مادرش از خانواده های بزرگ و سرشناس بیجار بوده است. او تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذرانده و سپس عازم حوزه علمیه قزوین گردیده و پس از سالیانی چند در آنجا به نجف اشرف رهسپار شده است و حدود سی سال در آن حوزه پربار به کسب دانش پرداخته و در فقه و اصول به درجه اجتهاد نایل آمده و در علوم دیگر از قبیل: کلام، فلسفه، هیأت و نجوم، طب، ریاضیات، تجوید، تفسیر، تاریخ و رجال، سرآمد اقران خویش گردیده است.

فاضل گروسی علاوه بر علوم متداول زمان خویش، در علوم غریبه از قبیل: جفر، رمل، قرطاس، تسخیرات و علم اعداد تبحر فراوانی داشته است. او علاوه بر زبان کردی و فارسی، به زبانهای عربی، عبری، سریانی، فرانسه و انگلیسی آشنایی داشته و خط

میخی و پهلوی و اوستایی را به خوبی می خوانده است. احاطه فراوان او به تورات و انجیل زبانزد همگان است.

مرحوم فاضل سالها از محضر عالمان بزرگی چون مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی، شریعت اصفهانی، سید کاظم طباطبائی یزدی و شیخ عبدالله مامقانی استفاده فراوانی برده و در آثارش از آنان به نیکی و احترام یاد کرده است. مرحوم آیت الله سید هادی میلانی به حجت الاسلام آقای سید محمد امامی گروسی گفته بود: «شیخ عبدالحسین فاضل در حوزه نجف از همه ما مقدم و افضل بود. به او خیلی سفارش می کردیم که به ولایت برنگردد و اگر خود را در ولایت گروس محصور نساخته بود مرجعیتش فراگیر و شهرتش فراوان می شد».

بی اعتنایی آن مرحوم به زخارف دنیا و پرهیز از شهرت طلبی و ریا و آراستگی اش به پاکی و تقوا، او را محبوب خاص و عام ساخته بود. او پس از عمری تحصیل و تدریس در ۱۹ بهمن ۱۳۲۴ شمسی در سن ۶۵ سالگی از این جهان فانی به سرای باقی شتافت و در زادگاهش بیجار به خاک سپرده شد. مرقد او زیارتگاه اهل دل و مورد توجه مردمان آن دیار است.

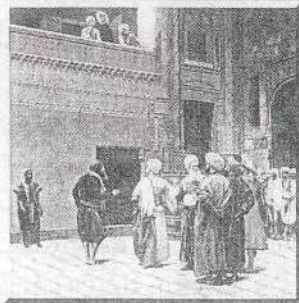
### آثار فاضل گروسی

هر چند بیشتر مکتوبات آن مرحوم به عللی دستخوش غارت گشته و یا مفقود و ناپدید شده است ولی آثار برجای مانده او که از هر جهت قابل توجه است عبارتند از:

۱. تجوید استدلالی ۲. رساله تغنی در
- قرآن ۳. مفردات الفاظ قرآن ۴. شرح قصیده
- فرزدق ۵. شرح مصباح المنیر ۶. دیوان شعر

### هر کسی کار خودش بار خودش

مؤلف: آیت الله العظمی شیخ عبدالحسین فاضل گروسی



آرامگاه علامه مرحوم شیخ عبدالحسین فاضل گروسی  
در بیجار، کردستان



او به نام **لذّ الأعين ۷**. کشکولی به نام **جنگ المهمّات ۸**. ورزش افکار شامل معماهای فقهی، ریاضی، تاریخی و ادبی ۹. مباحث فقه، اصول، کلام و فلسفه در دو دفتر ۱۰. رد بر فرقهٔ بابیه و بهائیه ۱۱. هر کسی کار خودش بار خودش.

کتاب اخیر در ۳۸۹ صفحه خطی با قطع ۲۱×۱۷ سانتیمتر در تاریخ دوشنبه ۱۷ شهریور ربیع الثانی ۱۳۴۲ هجری قمری تحریر یافته که از صفحه اول تا صفحه ۱۷۲ شامل سیاحتنامهٔ او در ۲۴ حکایت (در واقع ۲۴ فصل، چون حکایتها به هم پیوسته اند) و از صفحه ۱۷۲ تا ۳۸۹ شامل مباحث رد بر فرقهٔ بابیه و بهائیه است. از کتاب مذکور دو نسخهٔ خطی موجود است که یکی از آنها با حواشی مؤلف به خط او شباهت بیشتری دارد و نسخه دوم به خط مرحوم احمد صالحی یکی از محررهای اوست. در آغاز نسخه‌ای که با حواشی مؤلف است سه یادداشت کوتاه از سه نفر از ادبا و سرشناسان منطقه گروس به نامهای: میرزا محمودخان لیب، محمد جواد کافی السلطنه و محمد امین... به خط خودشان دیده می‌شود.

#### گزارشی از محتوای کتاب

این کتاب با روش سیاحتنامه نویسی بیانگر چگونگی بینش‌ها، اندیشه‌ها و شیوه‌های کارکرد دسته‌های گوناگون مردمان به ویژه عالمان و حاکمان عصر پایان استبداد و آغاز جنبش مشروطه خواهی است. مرحوم مؤلف که خود از اندیشمندان آگاه و ذوفنون عرصهٔ دانشهای زمان خویش بوده در این اثر نفیس با اشارات دقیق و بیان نکته‌های بس لطیف، هوشمندانه اوضاع و احوال سیاسی و فرهنگی زمان خود را با قلمی روان و رسا در قالب سیاحتنامه‌ای شیرین و دلربا در ۲۴ فصل به شکل حکایات پیوستهٔ ادبی، اخلاقی و اجتماعی به رشتهٔ تحریر در آورده است. او در این کتاب، خود را به عنوان سیاحی فرضی و جهانگرد با نام مستعار «سمنانی» که سفرش را با زیارت حضرت رضا علیه السلام آغاز و در شهر مشهد وارد مدرسهٔ طلاب می‌شود، دیدنیها و شنیدنیهای خود را با نثری دلپذیر و روان، با اشعاری از خود و دیگران با آمیخته‌ای لطیف از نقد و طنز در حالات مردمان، نگاشته است. او در این اثر رسا و گویا، فکر، فرهنگ، آرمان و رفتار طبقات گوناگون عصر خویش را از زن و مرد، پیر و جوان، عالم و عامی و حاکم و محکوم، به شیواترین بیان نشان داده است.

در آغاز کتاب گوید: «روزی به عزم سیاحت و نظر به این و آن، راهی خیابان، به مدرسهٔ طلاب قدم گذاشتم که شاید از فضائل

علما چیزی به دست آرم و از علم ایشان لمّی بفهمم. از قضا سوم ماه ربیع الاول بود که مردم مشغول بازی و صورت سازی بودند که در واقع کاری بسیار بی معنی و مخالف سیرهٔ بزرگان دین و خلفای سیدالمرسلین و باعث عداوت بین مسلمین است. بعد از آنکه وارد مدرسه شدم ناگاه دیدم: دیوانه‌ای آواره، بیچاره‌ای سرگشته، وارفته‌ای آشفته، از در مدرسه برجسته با موی دراز و روی نیاز به آهنگ شیراز و صوت دلنواز این ترانه را می‌خواند:

لمؤلّفه

ما شاعریم و شعرسرای بی شعر ماست

بیرون شدن ز مجلس بی شعر عار ماست

کلک قضا گرفته به دستش سر قلم

یعنی مگو که خوب یکی از هزار ماست

از آنجا که سخریه و استهزا، ملکهٔ راسخهٔ اهل عالم، به ویژه مردمان عجم است، گروهی به تقلید اشخاص محترم پرداخته و از صاحبان خدم و حشم، پولها گرفته و ثروتها ربوده تا مجلسی را گرم و مردمی را رام خود سازند و بدبختانه این صفت ناپسندیده، ممدوح اشخاص برگزیده گردیده که فلان خوش مشرب است و بهمان خوش حالت، و [نصایح] قرآن مجید و فرقان حمید را نادیده گرفته‌اند که (لا یسخرّ قومٌ من قوم)

مؤلف با نثر شیوایش مقدمهٔ کتاب را بدین عبارات پایان می‌دهد: «معروف است ابوحنبلان یکی از فضلالی عصر بوده و در حلقهٔ درویش و قصه گوها می‌نشسته است؛ بر او به خاطر این کار ایراد گرفتند، فرمود: استفاده‌ای که من از حوزهٔ اینها می‌کنم اگر شما هم فضل مرا می‌داشتید، همین کار را می‌کردید.»

او در ضمن مشاهدات خویش، نکات ظریف اجتماعی را طنز گونه - آن گاه که محکومی را اسیر حاکمی می‌بیند - چنین بیان می‌کند: «اگر خر باشی بارت می‌کنند و سوارت می‌شوند ولی اگر پلنگ باشی پوستت می‌کنند، پس بهتر این است که خر باشی!» در مقام دیگر گوید:

بیار باده که بر ما ز کثرت زهّاد

نمی‌رسد کف آبی ز جویبار بهشت!

ای زاهد مغرور چه شد کاین در رحمت

بر روی همه بسته و بر روی تو باز است!

«دیدم جماعت خدمه و طلاب از شیخ و شاب با کمال شتاب، آمد و رفتی دارند و یک بیچارهٔ فلک زده را در میان گرفته با چوب و چماق و لنگه کفش و لگد، طراق طراق به آهنگ الفراق بر سر و صورتش می‌نوازند و هر یک از عابری که در آن مدرسه طهارت



می گیرد و وضو می سازد قربةً الی الله با لگد و مشمت و تپانچه بر سر و پیکرش می نوازد، هیچ کس هم نمی پرسد او کیست و گناهش چیست؟ چه برده، چه کرده، چه گفته، از کجا آمده و به کجا می رود؟ و یک آخوند بربری هم به آواز افغانی فغان می کند و فریاد می زند: ای شیعیان! بزیند، بکشید این خبیث ابلیس پرتلبیس را و عالم را از لوٹ وجودش پاک کنید! من آرام آرام به طرف آخوند روانه شدم، گفتم: جناب شیخ! این شخص مضروب کیست؟ و تقصیرش چیست؟ گفت: تو برو گم شو! بچه! تو را به این فضولیها چه؟! این شخص عوام به اعتراف سادات خدام، کلمه کفری بر زبان جاری کرده است و آن این است که صبحت مواسات و مساوات نموده است! خیال کردم عقاید شیخیه دارد، بعد از آن که به وحدت وجود قائل شد فهمیدم بابی است! و کشتنش لازم!

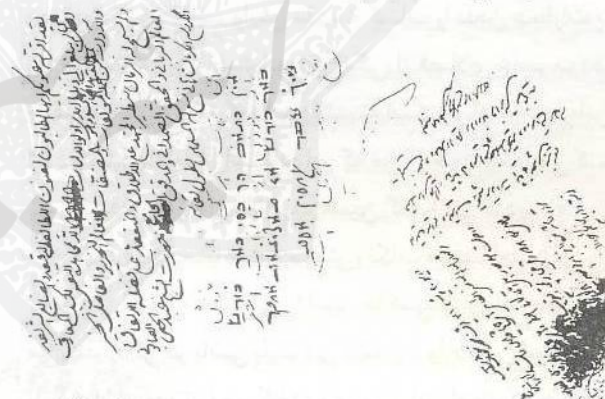
این شیخ جز این خرقة و دستار چه داری

جز انده و اندیشه بسیار چه داری؟

گیرم تو خری! علم چه باری است به دوش

در گل چو فتاد این خرواین بار چه داری

یادداشت های خطی سه نفر از ادیبان معاصر فاضل گروسی در آغاز کتاب



TDF-3

تکرار کنی روز و شب این درس مزور  
یک بار بگو زین همه تکرار چه داری؟  
ما رند و خرابیم و به تو کار نداریم  
شیخی و کبیری تو به ما کار چه داری؟  
گفتار نکو از تو شنیدستیم اما  
بر گو تو ز نیکوئی کردار چه داری؟  
در مقام دیگر داستان خواستگاری اش را چنین می نگارد:

«در سرا پرده عصمت دختری دیدم که رخسارش خیر از (ما) هذا بشرًا إلا ملک کریم» می داد و چشمان فتانش (أَقْسَحَرُّ هَذَا) را به ذهن متبادر می ساخت. گیسوبش آیتی بود از عصای موسی و غنچه لبانش علامتی از دم عیسی، صورتش چون ماه، و زلفش چون دل کافر، سیاه. دیده اش فتنه انگیز و ابرویش خونریز: عارضش از خنن لثیمان سرخ رنگتر و دهانش از چشم حسودان و بخیلان تنگتر. صورتش دلگشا و غمزه اش جانفزا. شیرین خسرو پرویز در پیشش تلخ و زلیخای یوسف آمیز در نزدش نسخ. از قدش سرو، پای به گل، و از لبش غنچه، خونین دل. صحبتش اُحلی من العسل و لیس لها بدل. غیر از چنگ شانہ چنگی به زلفش نرسیده و جز چشم مرآت دیده، آینه جمالش کس ندیده. هنوز درج بلورینش مہر بکارت داشت و عینار سیمینش نقاب صیانت. . . .»

مرحوم فاضل در این اثر نفیس، فرهنگ، آداب و رسومات گوناگون اقشار مردمان را به گونه شفاف و روشن در آئینه اندیشه خویش متجلی ساخته و با قلم روان و رسایش تحریر نموده است. او کتابش را با ابیات زیر به پایان برده است:

هزار سال ببايد که تا به باغ هنر  
ز شاخ فضل چو من، گلبنی به بار آید  
به هر قران و به هر دور چون منی نبود  
به روزگار، چو من، کم به روزگار آید  
آشفته سخن چو زلف جانان خوشتر  
چون کار جهان بی سرو سامان خوشتر  
مجموعه عاشقان بود دفتر من  
مجموعه عاشقان پریشان خوشتر!

ویرایش دوم این کتاب، با تصحیح کامل و ترجمه آیات و روایات و توضیح لغات و اصطلاحات در پانویسها توسط این جانب با صفحه آرایی جدید و کیفیت چاپ بهتر در ۲۸۵ صفحه قطع رقعی از سوی انتشارات نهانندی - ان شاء الله - چاپ و منتشر خواهد شد.